تفکر «سلیمانی» و تفکر «قارونی»

وقتی در کارت موفق می‌شوی؛ یا پولی به دست می‌آوری یا آزمونی را قبول می‌شوی، اولین صدایی که در ذهنت می‌پیچد چیست؟

دو سبک تفکر داریم، فقط یکی‌اش راه درست است:

۱- تفکر «قارونی» (تله‌منیت): قارون وقتی ثروتش را دید، گفت: «انما اُوتیتُهُ عَلَی عِلمٍ عِندی»؛ (قصص/۷۸) فقط به خاطر دانش «خودم» به دست آوردم.

نتیجه این تفکر: «من» پررنگ می‌شود، تواضع می‌میرد و سقوط در پیش است.

۲- تفکر «سلیمانی» (تفکر توحیدی):

سلیمان (ع) وقتی در اوج قدرت بود و عظیم‌ترین قصر را داشت، گفت: «هَذَا مِن فَضلِ رَبّی»؛ (نمل /۴۰) فضلِ پروردگارِ من است.

نتیجه این تفکر: «خدا» پررنگ می‌شود و برکت جاری می‌گردد.

تمرینِ عملی برای «قرآنی‌ها»:

از امروز هر بار که در موفقیتی «من» در ذهنت پررنگ شد، همان لحظه ترمزِ ذهن را بکش!

بگو: «این از فضلِ اوست که به من توانِ انجامش را داد.»

اوست که «توان» فکر کردن، «فرصتِ» اجرا و «نتیجه» را به تو داده.

این را بدان کسی که می‌گوید: «من کردم»، همیشه نگرانِ از دست دادن است؛

اما کسی که می‌گوید: «خدا کرد»، هیچ‌وقت دل‌نگران نمی‌شود.

احمقانه‌ترین سخن

عده‌ای از اطرافیان مرحوم آقای بروجردی (رض) که در مرض فوتشان حضور داشتند، گفتند ایشان یک حالت غمناکی به خود گرفته بود و بعد گفت: رفتیم و عملی انجام ندادیم، رفتیم و دست خالی رفتیم.

یکی از اطرافیان گفته بود: آقا شما این حرف را می‌زنید؟! شما دیگر چرا؟! شما الحمدلله کسی هستید که حوزه علمیه را احیا کردید، شما چقدر مسجد ساختید، چقدر مدرسه ساختید، چنین کردید، چنان کردید. ایشان حرفی نزد جز یک جمله‌ای که در حدیث است، فرمود: «خَلِّصِ الْعَمَلَ فَاِنّ النّاقِدَ بَصیرٌ بَصیرٌ»؛ عمل را خالص کن که آن نقدکننده بسیار دقیق و بیناست.

چه اشتباه بزرگی است که انسان چنین توهمی در خیالش پیدا بشود و بگوید: من از مغفرت خدای متعال بی‌نیازم، ما که کار بدی نکردیم که بخواهد ما را بیامرزد، حالا طلب‌هایمان را می‌خواهیم از او وصول کنیم. این احمقانه‌ترین حرفی است که یک بنده در مسائل الهی و در رابطه‌اش با پروردگار بگوید.

*** استاد شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج۸، ص۱۸**

معیار تشخیص حق از باطل در فتنه‌ها

امام علی(ع) فرمود: حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی توان شناخت... اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند.

این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.

یعنی باید حق‌شناس و باطل‌شناس باشی آنگاه- افراد (شخصیت‌ها) را با حق و باطل مقایسه کنی، اگر با حق منطبق شدند شخصیتشان را بپذیری و الّا نه.

- در اینجا امام(ع)- معیار تشخیص حقیقت را خود حقیقت- نه اشخاص- قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست.

در حقیقت مذهب تشیع مولود یک بینش مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی است نه به افراد و اشخاص.

قهراً شیعیان اولیه مردمی منتقد و بت‌شکن بار آمدند.

از اینجا معلوم می شود چقدر فراوانند افرادی که شعارشان شعار تشیع اما روحشان روح تشیع نیست.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری**
(جاذبه و دافعه علی ع)، ج۱۶، ص: ۳۰۹- با تلخیص و ویرایش

شوخی‌های قومیتی و آثار آن

■ سید حبیب حسینی

انسان‌ها برای شوخی کردن و خنداندن دیگران شیوه‌های مختلفی به کار می‌بندند؛ اگرچه ممکن است قصدشان خنداندن و شاد کردن دیگران باشد که خیلی هم خوب و ارزشمند است اما این هدف ارزشمند را نمی‌توان با هر روش و وسیله‌ای تأمین کرد بلکه برخی از انواع و شیوه‌های خنده هستند که اخلاقی و مورد تأیید نمی‌باشند.

در مورد شوخی‌های قومیتی هم این سؤال مطرح می‌شود که آیا شوخی و طنز با اقوام مختلف جایز می‌باشد یا نه؟

تعریف شوخی‌های قومیتی

منظور از شوخی‌های قومیتی شوخی‌ای است که در ضمن آن یک صفت زشت مانند نفهمی یا تنبلی یا یک گناه یا رذیله اخلاقی مانند بخل یا بی‌غیرتی را به یک قوم خاص یا شهر خاص یا صنف خاص نسبت بدهند.

گاهی در خود شوخی چنین نسبتی به همه آن قوم هست و گاهی هم در مورد یک نفر از آن قوم چنین نسبتی هست که با تکرار این نوع شوخی‌ها به مرور آن صفت یا گناه یا رذیله برای همه آن قوم در اذهان تثبیت می‌شود؛ در هر صورت هر دو مشمول این بحث می‌شوند.

حتی اگر گوینده این نوع شوخی‌ها واقعاً قصد ندارد چنین صفات زشتی را به مردم آن شهر یا قوم یا کشور نسبت دهد و صرفاً قصد مزاح دارد اما به‌واسطه آثار مخربی که در آنها می‌باشد که در ادامه بیان خواهد شد حتماً باید از آن پرهیز کرد.

غالب شوخی‌ها که در آن صفت یا گناه یا رذیله‌ای به اقوامی نسبت داده می‌شود، غیرواقعی و اغراق‌آمیز می‌باشد و متضمن یک نوع دروغ و تهمت است و آثار شوم و بزرگ آنها را در پی دارد؛ چنانکه امام صادق (ع) فرمودند: هرگاه مؤمن به برادر خود تهمت زند، ایمان در قلب او آب می‌شود همچنان‌که نمک در آب حل می‌شود.

بررسی جنبه شرعی مسئله

در مورد حکم شرعی چنین شوخی‌هایی که با اقوام می‌شود فقهای معظم غالباً به دلیل اینکه این نوع شوخی‌ها معمولاً مشتمل بر غیبت یا توهین یا اذیت و تحقیر دیگران است حرام می‌دانند؛ که هر کدام از مخاطبین عزیز لازم است برای اطلاع از نظر دقیق و کامل مرجع تقلید خود به رساله ایشان مراجعه کند؛ در این نوشتار به جنبه‌های اخلاقی و تربیتی این نوع شوخی‌ها پرداخته می‌شود.

انواع شوخی‌های قومیتی

شوخی کردن با اقوام مختلف می‌تواند چند نوع باشد:

نوع اول: طنزهای بیان‌کننده نقاط قوت و فضائل:

شوخی‌هایی که در ضمن آن یک نقطه قوت و فضیلت را به قومی یا شهری یا کشوری نسبت می‌دهد که چنین شوخی‌هایی از جهت اخلاقی کاملاً شایسته و مصداق نشر فضیلت‌ها و خوبی‌هاست ،مثلاً اصفهانی‌ها را زرنگ، اقتصادی، حسابگر و اهل تجارت، یا شیرازی‌ها را اهل آرامش و خوش‌ذوق، خوش‌مشرب، اهل شعر و ادب یا تبریزی‌ها و آذری‌ها را غیرتمند، سخت‌کوش، باوفا و اهل کار معرفی می‌کنند؛ بدون شک چنین شوخی‌هایی اگر از جهات دیگر مشکل نداشته باشند بسیار بجا و باعث گسترش چنین صفات ارزنده‌ای در جامعه می‌شود.

نوع دوم: طنزهای خنثی:

گاهی در طنزها و شوخی‌هایی که در مورد برخی اقوام گفته می‌شود هیچ بدی و زشتی به آنها نسبت داده نمی‌شود و از این نظر خنثی می‌باشد و صرفاً مطلبی در مورد یک نفر از آن شهر گفته می‌شود که در این مواقع این نوع شوخی‌ها به‌شرط رعایت شرایط لازم دیگر اخلاقاً جایز می‌باشد و چون برکات و نتایج مثبت شوخی و خنداندن دیگران را در پی دارد پس قابل سفارش می‌باشد.

هر چند احتیاط در این است که تا جایی که ممکن است از اسم بردن شهرها و اقوام دیگر پرهیز شود تا مایه سوءتفاهم نگردد.

نوع سوم: شوخی‌های آفت‌دار:

اما نوع سوم طنزهایی است که در آن برخی صفات زشت و فعل‌های حرام یا رذیله‌های اخلاقی به مردم شهری یا قومی نسبت داده می‌شود و معمولاً آفت‌هایی مانند تحقیر و توهین دیگران، اذیت، غیبت، تهمت به آنها و ... را در پی دارد که این نوع شوخی‌ها بدون شک از نظر اخلاقی قابل تأیید نمی‌باشند و نه‌تنها ثواب و پاداش و نتایج مثبتی برای آنها در پی نخواهد داشت بلکه در نامه عمل کسانی که این نوع شوخی‌ها را انجام می‌دهند گناهان بزرگی مانند غیبت و تهمت و اذیت و تحقیر مؤمن ثبت و ضبط می‌شود.

آثار شوخی‌های نامناسب قومی

در اینجا لازم است به صورت مختصر به جایگاه انواع آفت‌هایی که برای نوع سوم بیان شد در فرهنگ دینی پرداخته شود تا زمینه‌ساز پرهیز هرچه بیشتر از این نوع شوخی‌ها شود.

الف) تمسخر و تحقیر

یکی از مهم‌ترین و پرتکرارترین آفت‌های شوخی‌های قومیتی مذموم، تحقیر و تمسخری است که در این نوع شوخی‌ها نسبت به ایشان اتفاق می‌افتد؛ تحقیر و تمسخری که در فرهنگ دینی به‌شدت از آن پرهیز داده شده است تا حدی که امام صادق (ع) فرمودند: «قالَ اللّهُ عزّوجلّ: لِیأْذَنْ بحَربٍ منّی مَن أذلّ عَبدیَ المؤمنَ؛ خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: هر کس بنده مؤمن مرا خوار کند باید به من اعلان جنگ دهد.»[1]

یا طبق روایت دیگری فرمودند: «مَن حَقّر مؤمناً مِسکیناً لم یَزَلِ اللّهُ لَهُ حاقِراً ماقِتاً حتّی یَرجِعَ عن مَحْقَرَتِهِ إیّاهُ ؛ هرکه مؤمن بینوایی را حقیر شمارد، خداوند پیوسته او را تحقیر کند و دشمنش دارد تا آنگاه که از تحقیر او دست بردارد.»[2]

و امام سجاد (ع) در روایتی، تمسخر و تحقیر دیگران را از جمله گناهانی می‌شمارند که باعث نزول بلا می‌شود.[3]

هرچند اصل مزاح و خنداندن دیگران، در صورت رعایت موازین شرعی و اخلاقی، امری پسندیده است، اما نمی‌توان برای تحقق این هدف از هر شیوه‌ای بهره گرفت. ازاین‌رو، شوخی‌های قومیتی اگر مشتمل بر نسبت دادن عیب، گناه و صفات ناپسند به اقوام و گروه‌های مختلف و موجب تحقیر، تمسخر، ایذاء یا دیگر آسیب‌های اخلاقی باشد، قابل تأیید نیست و می‌تواند زمینه‌ساز کینه، نفرت و گسست اجتماعی شود.

ب) آزار و اذیت

یکی دیگر از آفت‌های شوخی‌های قومیتی آزار و اذیتی است که معمولاً در این نوع شوخی‌ها اتفاق می‌افتد؛ چرا که بیان شد معمولاً در این نوع شوخی‌ها یک صفت زشت مانند نفهمی یا تنبلی یا یک گناه یا رذیله اخلاقی مانند بخل یا بی‌غیرتی، به یک قوم خاص یا شهر خاص یا صنف خاص نسبت داده می‌شود و معمولاً افراد از این نوع نسبت دادن‌ها هر چند به شوخی، ناراحت و اذیت می‌شوند؛ اذیت و ناراحتی که در روایات در مورد آن چنین می‌خوانیم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَن آذی مُؤمناً فَقَدْ آذانی؛ هر کس مومنی را اذیت کند من را اذیت کرده است.» [4]

«مَن أحْزَن مُؤمناً ثمّ أعطاهُ الدّنیا لم یَکُنْ ذلکَ کَفّارتَه، ولم یُؤْجَرْ عَلَیهِ ؛ هرکس مومنی را محزون و ناراحت کند و پس از آن همه دنیا را به او بدهد این بخشش او کفاره آن گناهش نمی‌گردد و به خاطر این بخشش به او اجری داده نمی‌شود.»[5]

ج) تهمت

غالب این نوع شوخی‌ها که در آن صفت یا گناه یا رذیله‌ای به اقوامی نسبت داده می‌شود، غیرواقعی و اغراق‌آمیز می‌باشد و متضمن یک نوع دروغ و تهمت است و آثار شوم و بزرگ آنها را در پی دارد؛ چنانکه امام صادق (ع) فرمودند: «إذا اتّهَمَ المؤمنُ أخاهُ انْماثَ الإیمانُ مِن قلبِهِ کما یَنْماثُ المِلحُ فی الماءِ ؛ هرگاه مؤمن به برادر خود تهمت زند ، ایمان در قلب او آب می‌شود همچنان‌که نمک در آب حل می‌شود.»[6]

د) تولید کینه و شکاف اجتماعی

طبیعی است رفتاری که در آن توهین و تحقیر و اذیت و تهمت باشد منجر به کینه و نفرت و شکاف اجتماعی هم خواهد شد؛ به طوری که گسترش این نوع شوخی‌ها صمیمیت و همدلی و مهربانی که بین اقوام مختلف یک جامعه باید باشد تا زندگی اجتماعی موفق و دلنشین و گوارایی را در کنار هم تجربه کنند؛ تبدیل به کینه و نفرت و حس دوری و انتقام می‌کند.

چنانکه اهل بیت (ع) با بیان‌های مختلف از شوخی و طنز پرهیز داده‌اند و آن را مایه کینه و نفرت و شکاف معرفی کرده‌اند که بعید نیست منظور شوخی‌هایی مانند شوخی‌های قومیتی باشد. چنانکه حضرت علی(ع) فرمودند:«المِزاحُ یُورِثُ الضّغائنَ؛ شوخی، کینه بر جای می‌گذارد.»[7]

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که هرچند اصل مزاح و خنداندن دیگران، در صورت رعایت موازین شرعی و اخلاقی، امری پسندیده است، اما نمی‌توان برای تحقق این هدف از هر شیوه‌ای بهره گرفت. از این رو، شوخی‌های قومیتی اگر مشتمل بر نسبت دادن عیب، گناه و صفات ناپسند به اقوام و گروه‌های مختلف و موجب تحقیر، تمسخر، ایذاء یا دیگر آسیب‌های اخلاقی باشد، قابل تأیید نیست و می‌تواند زمینه‌ساز کینه، نفرت و گسست اجتماعی شود.

در مقابل، طنزهایی که بدون هتک حرمت دیگران و با هدف نشر فضایل، ایجاد نشاط و تقویت صمیمیت بیان می‌شوند، از جهت اخلاقی پسندیده‌اند.

بنابراین، شایسته است انسان حتی در مقام مزاح نیز کرامت و حرمت دیگران را پاس داشته و شادی را به بهای رنجش و تحقیر بندگان خدا فراهم نسازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- ثواب الاعمال ، محمد بن علی بن بابویه ، قم، دار الرضی، اول، ۱۴۰۶ق، ص: ۲۳۸.
۲- کوفی اهوازی، حسین بن سعید، قم ، دار المرتضی،۱۴۱۱ ه.ق، ص: ۵۰.
۳- وَ الذُّنُوبُ الّتی تُنْزِلُ النِّقَمَ عِصْیانُ الْعارِفِ بِالْبَغْیِ وَ التَّطاوُلُ عَلَی النّاسِ وَ الِاسْتِهْزاءُ بِهِمْ وَ السُّخْرِیَّةُ مِنْهُم و... حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، اول، مؤسسه آل البیت ، قم، ۱۴۰۹ق.ج: ۱۶، ص: ۲۸۱.
۴- محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، نجف، مطبعه حیدریه، اول، بی‌تا، ص: ۱۴۷.
۵- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۱۰ جلد، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ق، ج: ۷۲، ص: ۱۵۰.
۶- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۸ جلد، تهران، اسلامیه، پنجم، ۱۳۶۳ش، ج: ۲، ص: ۳۶۱.
۷- حرانی، حسن بن علی ابن شعبه، تحف العقول، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه، دوم، ۱۴۰۴ق ص: ۸۶

پاکیزگی و آراستگی در سیره معصومان

محمد محمدی اشتهاردی

قرآن در آیات متعدد، ما را به استفاده سالم و بهینه از هنرها و زیبایی‌ها فراخوانده است. در یک جا می‌فرماید: «قُل مَن حَرّمَ زِینَةَ اللّهِ الّتی اَخرَجَ لِعبادِهِ وَ الطّیّباتِ مِنَ الرِّزقِ...؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند.»[1]

این زینت همان جلوه‌های مختلف هنر و زیبایی در لباس و غذا و سایر شئون زندگی است که مؤمنان از آن بهره صحیح می‌برند، ولی کافران و منحرفان آن را در راه تباهی‌ها به کار می‌اندازند.

و در آیه دیگر می‌فرماید: «اِنّا جَعَلنا ما عَلَی الاَرضِ زینَةً لَها لِنَبلُوَهُم اَیُّهُم اَحسَنُ عَمَلاً؛ ما آن‌چه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا انسان‌ها را بیازماییم که کدامین‌شان بهتر عمل می‌کنند؟»[2]

نتیجه اینکه هنرها و زیبایی‌ها نعمت بزرگ الهی برای امتحان بشر است و در اختیار او قرار داده شده تا آن که زیباتر از آنها بهره می‌برد، شناخته شود و هنر مقدمه و مرکب راهوار برای وصول به مقصود و اهداف شود.

به طور کلی نه تنها استفاده از نعمت‌های الهی جایز و رواست، بلکه واجب و لازم است و باید آن را آشکار ساخت. چنان‌که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هنگامی که خداوند نعمتی را به بنده‌ای می‌بخشد، دوست دارد آثار آن نعمت را از او آشکارا بنگرد.»[3]

نیز فرمود: «هر کس خیری به او رسد، ولی آثارش در او دیده نشود، دشمن خدا و مخالف نعمت‌های او و منکر آن نعمت‌ها به شمار می‌آید.»[4] حضرت علی(ع) فرمود: «خداوند زیبایی‌ها را دوست دارد و نیز دوست دارد که آثار و نشانه‌های زیبایی‌ها را از بنده‌اش آشکارا بنگرد.»[5]

پیامبر(ص) و امامان(ع) از قرآن این‌گونه استفاده می‌کردند، مثلاً امام مجتبی(ع) زیباترین لباس‌های خود را هنگام رفتن به مسجد می‌پوشید و از خوشبوترین عطرها استفاده می‌کرد و با آراستگی چشمگیر در میان مردم می‌آمد.

روزی یکی از زاهدنماها از او پرسید: «ای پسر رسول خدا چرا زیباترین لباس خود را در نماز می‌پوشید؟»

آن حضرت فرمود: «اِنّ اللّهَ جَمیلٌ یُحِبُّ الجَمال، فَاَتَجَمّلُ لِرَبّی، وَ یَقُولُ خُذُوا زِینَتَکُم عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ؛ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت من برای راز و نیاز با خدا لباس زیبا می‌پوشم، چرا که خداوند (در قرآن آیه ۳۱ اعراف) می‌فرماید: زینت خود را هنگام رفتن به مسجد برگیرید.»[6]

حضرت علی(ع) فرمود: «خداوند زیبایی‌ها را دوست دارد و نیز دوست دارد که آثار و نشانه‌های زیبایی‌ها را از بنده‌اش آشکارا بنگرد.»

قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «وَثِیابَکَ فَطَهِّر؛ و لباست را پاکیزه کن.»[7]، در تفسیر این آیه روایت شده: در عصر جاهلیت بین مردم معمول بود که دامن لباس‌هایشان را بسیار بلند می‌کردند، به طوری که بر روی زمین کشیده می‌شد و آلوده می‌شد، آیه فوق که در حقیقت خطاب به مردم است در این راستا نازل شد و تبیین کرد که بلندی دامن لباس نشانه شخصیت نیست، بلکه موجب ناپاکی و نازیبایی می‌شود، بلکه پاکیزگی و زیبایی لباس نشانه تربیت و فرهنگ بالنده انسان از نظر اسلام است.

نیز قرآن در ضمن شمردن هدف‌های پیامبر می‌فرماید: «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطّیّباتِ وَ یُحَرِّمِ عَلَیهِمُ الخَبائث؛ او پاکیزه‌ها را برای مردم حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را برای مردم حرام می‌کند.»[8] بنابراین پاکی و آراستگی و استفاده بهینه از زیبایی‌ها از برنامه‌های اصلی پیامبر (ص) در زندگی شخصی خود، و در آموزه‌های مکتبی‌اش بود و معصومان به هر اندازه از آراستگی و زیبایی دوری کنند، به همان اندازه از مکتب انسان ساز اسلام و قرآن دوری کرده‌اند.

پیشوایان؛ الگوی پاکیزگی و آراستگی

در گفتار و رفتار پیشوایان به آنچه که موجب پاکیزگی و آراستگی است دستور داده شده و از آنچه که باعث زشتی و ناپاکی می‌شود نهی شده است، به عنوان مثال؛ به مسواک و زدودن موهای زائد بدن و استفاده از عطریات و گرفتن ناخن و کوتاه کردن موی شارب و... دستور داده شده است. از سخنان رسول خدا (ص) است: «بئس العبد القاذورة؛ بنده کثیف، بنده بد و زشتی است.»[9] و نیز فرمود: «دوستم جبرئیل به من گفت: یک روز در میان، خود را با عطر خوشبوکن و در روز جمعه حتماً از عطر بهره بگیر و آن را ترک نکن.»[10] حضرت علی(ع) فرمود: «مسواک دندان‌ها موجب پاکیزگی دهان و خوشنودی پروردگار است.»[11] پیامبر (ص) فرمود: «انّ من السّنّة ان تأخذ من الشّارب حتّی یبلغ الاطار؛ از سنّت اسلام است که سبیل خود را کوتاه کنی به طوری که به لب بالا برسد و لب بالا آشکار شود.»[12]

چند نمونه از سیره عملی پیامبر(ص) و امامان(ع)

۱-امام صادق(ع) فرمود: «رسول خدا (ص) آنچه را که برای مصرف عطر و بوهای خوش خرج می‌کرد، بیشتر از آن بود که برای غذا مصرف می‌کرد.»[13]

۲- روزی پیامبر (ص) دندان چند نفر از مسلمانان را دید که زرد شده بود، به آنها فرمود: «مالی اراکم قلحاً مالکم لاتستاکون؟؛ چرا دندان‌های شما را زرد و کثیف می‌نگرم؟ چرا مسواک نمی‌زنید؟»[14]

۳- یک روز پیامبر (ص) دو عدد لباس نزد همسرش عایشه آورد و فرمود: «این دو جامه را بشوی، آیا نمی‌دانی که لباس تسبیح خدا می‌گوید، و هرگاه چرکین شد تسبیح آن قطع می‌شود.»[15]

۴- مردی به محضر پیامبرآمد، آن حضرت مقداری موی سفید در ریش او دید، فرمود: این نوری است که نشان می‌دهد جوانی خود را در راه اسلام پیر کرده است. آن مرد رفت و موی صورتش را حنا کرد و نزد پیامبر آمد. حضرت وقتی که او را آراسته دید، فرمود: این رنگ نشانه نور و اسلام است. او رفت و این بار محاسنش را با رنگ مشکی سیاه کرد و نزد پیامبر آمد، ایشان به او فرمود: «نورٌ و اسلامٌ و ایمانٌ و محبّةٌ الی نسائکم، و رهبةٌ فی قلوب عدوّکم؛ این رنگ، نشانه نور و اسلام و ایمان بوده و مایه جلب محبت زنانتان و القای ترس در دل‌های دشمنانتان می‌باشد.»[16]

۵-از روش‌های پیامبر(ص) اینکه به فرموده امام باقر(ع) «آن حضرت به همه بانوان اعم از شوهردار و بی‌شوهر دستور می‌دهد که موهای سرخود را خضاب کنند، زنان شوهردار از این رو که در نزد شوهران‌شان آراسته شوند و زنان بی‌شوهر برای اینکه دست‌شان همچون دست‌های ردان نباشد.»[17]

جالب اینکه آن حضرت به علی(ع) فرمود: مصرف یک درهم برای رنگ کردن موی سر و صورت، بهتر از مصرف هزار درهم در امور دیگر در راه خدا است، خضاب چهارده فایده دارد: ۱- باد را از گوش بر طرف می‌کند. ۲- به چشم درخشندگی می‌دهد. ۳- بینی را نرم می‌کند. ۴- دهان را خوشبو می‌سازد. ۵- لثه را محکم می‌کند. ۶- بیماری و کسالت را رفع می کند. ۷- وسوسه شیطان را کم می‌کند. ۸- فرشتگان را شاد می‌کند. ۹- مؤمن را شادمان می‌سازد. ۱۰- کافر را خشمگین می‌کند. ۱۱- مایه آراستگی است. ۱۲- موجب خوش سیمایی است. ۱۳- دو فرشته نکیر و منکر را (در عذاب کردن او) شرمنده می‌سازد. ۱۴- موجب نجات از عذاب قبر می‌شود.[18]

۶-امام صادق(ع) فرمود: «روزی یکی از مسلمانان به محضر رسول خدا آمد، در حالی که ریشش را با رنگ زرد خضاب کرده بود، پیامبر فرمود: این چقدر زیبا است. او رفت و پس از چند روز نزد حضرت آمد در حالی که محاسنش را با حنا رنگ کرده بود، پیامبر لبخندی زد و فرمود: این رنگ بهتر از آن رنگ قبل است. او رفت و بعد از مدّتی آمد در حالی که محاسنش را با رنگ مشکی، سیاه کرده بود، پیامبرخندید و فرمود: این رنگ، از رنگ قبل، و رنگ پیش از آن زیباتر است.»[19]

۷- ابو ایّوب انصاری میزبان پیامبر(ص) در مدینه می‌گوید: شبی برای پیامبر غذایی آمیخته به سیر و پیاز بردم، آن حضرت از آن غذا نخورد، به آن حضرت عرض کردم: چرا از غذا نخوردی، تا از نیم خورده شما تبرّک بجوییم؟ در پاسخ فرمود: «غذای امروز سیر داشت و چون من در اجتماع شرکت می‌کنم و مردم از نزدیک با من تماس می‌گیرند، از خوردن آن خودداری کردم.» از آن پس چنین غذایی را برای پیامبر آماده نکردیم.[20]

۸- حضرت زهرا(س) به قدری به عطر و خوشبویی و پاکیزگی اهمّیت می‌داد که در لحظات سخت آخر عمر، به اسماء بنت عمیس فرمود: «عطر و لباس پاکیزه و مخصوص نماز مرا بیاور، می‌خواهم نماز بخوانم. من آنها را آوردم، آن حضرت از آن عطر بهره‌جست و با آن لباس پاکیزه نماز خواند.»[21]

امام مجتبی(ع) زیباترین لباس‌های خود را هنگام رفتن به مسجد می‌پوشید و از خوشبوترین عطرها استفاده می‌کرد و با آراستگی چشمگیر در میان مردم می‌آمد. روزی یکی از زاهدنماها از ایشان پرسید: «ای پسر رسول خدا چرا زیباترین لباس خود را در نماز می‌پوشید؟» آن حضرت فرمود: خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت من برای راز و نیاز با خدا لباس زیبا می‌پوشم، چرا که خداوند می‌فرماید: زینت خود را هنگام رفتن به مسجد برگیرید.»

۹- روزی سفیان ثوری (که زاهدنمای عصر امام صادق(ع) بود) در کنار کعبه آن حضرت را دید که بسیار آراسته و دارای لباس زیبا و نسبتاً ارزشمند است، به عنوان اعتراض به ایشان گفت: پدران و اجدادت و پیامبر (ص) و علی(ع) چنین لباسی نمی‌پوشیدند، شما چرا پوشیده‌ای؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: پیامبر در عصری می‌زیست که نوع مردم فقیر بودند (و بر او لازم بود که همسانی با آحاد مردم را رعایت کند) ولی امروز اوضاع اقتصادی مردم خوب شده است و افراد شایسته به پوشیدن لباس‌های آراسته و زیبا سزاوارتر هستند، آنگاه این آیه را خواند: « قل من حرّم زینه الله...» (که قبلاً ذکر شد) سپس آن حضرت لباس زیرین خود را به سفیان نشان داد و فرمود: این لباس زیرین را که موئین و خشن است برای رام کردن نفس خود می‌پوشم و این لباس روئین زیبا را برای مردم و جامعه. آنگاه امام لباس سفیان را گرفت و فرمود: ولی لباس زیرین تو نرم و لباس روئین تو زبر و خشن است، لباس روئین را برای خودنمایی در برابر مردم می‌پوشی، ولی برای آرامش تن خود لباس نرم را در زیر می‌پوشی. این است فرق بین من و تو. سفیان از این پاسخ درمانده شد و چیزی نگفت.[22]

امام صادق(ع) به‌قدری از عطریات بهره می‌جست که هرگاه کسی وارد مسجد می‌شد و او را نمی‌دید، از محلّی که بوی عطر از آن به مشام می‌رسید می‌فهمید که آن حضرت در همان محل نشسته بوده است، زیرا محل سجده او همواره خوشبو بود.

۱۰- امام صادق(ع) بقدری از عطریات بهره می‌جست که هرگاه کسی وارد مسجد می‌شد و او را نمی‌دید، از محلّی که بوی عطر از آن به مشام می‌رسید می‌فهمید که آن حضرت در همان محل نشسته بوده است، زیرا محل سجده او همواره خوشبو بود.[23]

۱۱- حسن بن علی بن مهران می‌گوید: به محضر امام کاظم(ع) رفتم دیدم انگشتر فیروزه در دست دارد، با دقّت به آن نگاه می‌کردم فرمود: «چرا این‌گونه به انگشتر چشم دوخته‌ای؟» عرض کردم: به من خبر رسیده که علی(ع) چنین انگشتری داشت. فرمود: آری، این انگشتر همان است...[24]

۱۲- حسن بن جهم می‌گوید به حضور امام کاظم(ع) رفتم دیدم محاسنش را با رنگ مشکی رنگین و آراسته کرده، از علت آن پرسیدم. فرمود: خضاب و آراستگی موجب افزایش حفظ عفّت همسران می شود، زنانی بودند و هستند که کارشان بر اثر ژولیدگی شوهران‌شان، به فساد و بی‌عفتی کشیده شد.[25]

نتیجه‌ای که پیشوایان الهی با استفاده حداکثری از زیبایی‌ها و با کمال آراستگی به میان مردم می‌آمدند و پاکیزگی و زیبایی را جزء دین و برنامه اصلی زندگی می‌دانستند و به آن عمل می‌کردند.

پی‌نوشت‌ها:

۱-اعراف، آیه ۳۲. ۲-کهف، آیه ۷. ۳- نهج‌الفصاحه، حدیث ۶۸۳. ۴- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۷۱۹۲؛ فروع کافی، ج ۶، ص ۴۳۸. ۵- فروع کافی، ج ۶، ص ۴۳۸. ۶- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۹. ۷- مدثر، آیه ۴. ۸-اعراف، آیه ۱۷. ۹- فروع کافی، ج۶، ص ۴۳۹. ۱۰-همان، ص ۵۱۱. ۱۱- همان، ص ۴۹۵. ۱۲- فروع کافی، ج ۶، ص ۴۸۷. ۱۳- همان، ص۵۱۲. ۱۴- همان، ص ۴۹۶. ۱۵-میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۹۴. ۱۶-بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۰۰. ۱۷- همان، ص ۱۰۲. ۱۸ و ۱۹-همان، ص ۹۹. ۲۰-سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴. ۲۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵. ۲۲-فروع کافی، ج ۶، ص ۴۴۲. ۲۳- همان، ص ۵۱۱. ۲۴- همان، ص ۴۷۲. ۲۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۰۰.

از: پاسدار اسلام شماره ۲۷۱ (با تلخیص)